

پیش‌گفتار مترجم به ویراست دوم

هرگز کسی این‌گونه فجیع به کشتن خود برنخواست
که من به زندگی نشستم.

احمد شاملو (آیدا در آینه)

در چاپ دوم این کتاب، با وجود استقبالی که از چاپ نخست آن رفت، بیش از ۲۰ سال تأخیر رفت و دلیل آن نبود مگر مسائلی که در هنگام انتشار نخست کتاب و پس از آن برایم پیش آمد. حدود ده سال پیش قرار بر این شد که ویراست و چاپ دوم این کتاب منتشر شود، اما باز «چیزی» رفت که تأخیر مضاعف شد. باری، اکنون که فرصتی دوباره فراهم شده است کوشیده‌ام برخی کاستی‌های حاصل از شتابزدگی در انتشار چاپ یکم را برطرف کنم. اما نخست از «دلیل» تغییر عنوان اصلی کتاب در ویراست نخست و نیز این ویراست آغاز می‌کنم.

«فلسفه وجودی»، عنوانی که من جایگزین عنوان اصلی این کتاب، «وجودگرایی» («آگزیستانسیالیسم»)، کردم در آن هنگام حتی برای بسیاری از اهل فلسفه در ایران، همچون بسیاری دیگر از اصطلاحات و مفاهیم این کتاب، عنوانی تقریباً ناشناخته بود. با این همه، کسی نیز پرسشی از من نکرد و خُرده‌ای نیز گرفته نشد، تا همچون ترجمه اصطلاح سارتر، «ایمان بد»، به آن پاسخ دهم.^۱ باری، عبارت

۱. «ایمان بد: درباره ترجمه یک اصطلاح در فلسفه سارتر»، جهان کتاب ۸۲ - ۸۱

(تیرماه ۱۳۷۸)، ص ۱۷.

«فلسفه وجودی» ترجمه دقیق و کلمه به کلمه من برای «existentialism» نبود، بلکه ترجمه کلمه به کلمه‌ای برای «existential philosophy» بود که در واقع در خود کتاب هم آمده بود^۲ و در کتاب‌های جدی‌تر دانشگاهی و کم‌تر شناخته‌شده آن زمان به اصطلاح عامه‌پسندتر و متداول‌تر «وجودگرایی» یا «اگزیستانسیالیسم» ترجیح داشت و تقریباً مترادف با آن و نیز «فلسفه وجود» («philosophy of existence») به کار می‌رفت، البته بدون عیب‌ها و بدفهمی‌هایی که آن اولی داشت و انحصاری که این دومی داشت، و من به دلایلی که فروتر خواهم گفت این عنوان را برگزیده بودم و جایگزین «وجودگرایی» کرده بودم.

اما به گردش افتادن عبارت «فلسفه وجودی» در زبان فارسی نیز بی‌دردسر نبود، چرا که با این کاربرد جدید از «فلسفه وجودی» دو عبارت «فلسفه وجودی» در زبان فارسی متداول شد که ارتباطی با یکدیگر نداشتند. در واقع، پیش از این تعبیر دقیق و کلمه به کلمه «فلسفه وجودی» از انگلیسی، ترجمه دیگری از اصطلاحی فرانسوی، اما نه دقیق و کلمه به کلمه، در زبان فارسی با عنوان «فلسفه وجودی» متداول شده بود، و چه در زبان عموم مردم و چه در عنوان برخی کتاب‌ها یا مقالات در گردش بود، در جملاتی از این قبیل: «فلسفه وجودی این کار چیست؟»، «فلسفه وجودی نماز و روزه چیست؟»، «فلسفه وجودی سازمان ملل چیست؟»، «فلسفه وجودی ناتو چیست؟»، «فلسفه وجودی شورای نگهبان چیست؟» و از این دست جملات که در آنها با عبارت «فلسفه وجودی» از دلیل یا قصد از «بودن» چیزی یا کاری پرسیده می‌شود. «فلسفه وجودی» مورد بحث در اینجا، ترجمه اصطلاح فرانسوی «raison d'être» است که در اصل به معنای «دلیل هستی یا بودن» است و در زبان انگلیسی هم به همین صورت فرانسوی متداول است و ترجمه نمی‌شود، اما معلوم

۲. رجوع شود به: فروتر، ص ۱۵۴. همچنین ارجاع به کتابی حاوی مقالاتی از روانکاوان

وجودی، مدارد باس و رولو می، حاشیه ص ۳۰۴ و ۳۰۶، با عنوان:

Medard Boss, "Daseinsanalysis and Psychotherapy," *Psycho-analysis and Existential Philosophy*, ed. H. Ruitenbeek (New York, 1965), pp. 81-2; Rollo May, "Danger in the Relation of Existentialism to Psychotherapy," *Psychoanalysis and Existential Philosophy*, p. 180.

نیست چرا و چه کسی آن را به «فلسفه وجودی» ترجمه کرده است. بنابراین، «فلسفه وجودی» در این تعبیر متداول، به معنای «دلیل بودن یا قصد از بودن» چیزی، به آنچه در زبان انگلیسی به آن «فلسفه وجودی» (“existential philosophy”) می‌گویند و جایگزین درست‌تر و شایسته‌تری برای «فلسفه‌های وجود» (“philosophies of existence”)، از کی‌یرکگور تا نیچه و هایدگر (البته بخشی از فلسفه او) و یاسپرس، و نیز «وجودگرایی» (“existentialism”) به تعبیر سارتر، و هرکس دیگر، است ارتباطی ندارد و ترجمه نادرستی است که از اتفاق گویا جا نیز افتاده است و متداول شده است. اما چرا «فلسفه وجودی» بر «وجودگرایی» و نیز «فلسفه وجود» ارجح است؟

فلسفه‌ای که پس از جنگ جهانی دوم با نام «وجودگرایی» از فرانسه برخاست و، در بیرون از دانشگاه‌ها، مشهور شد و توجه بسیاری از اهل فرهنگ و هنر و روشنفکران را به خود جلب کرد و حتی رقیبی برای «مارکسیسم» شد نامی برای خود دست و پا کرد که با مخالفت برجسته‌ترین فیلسوفی مواجه شد که به گواهی همگان نقش اصلی را در پرورش و توسعه مفهومی نو از «وجود» (existence) و «هستی» (Being) در قرن بیستم داشت و آن کسی نبود مگر فیلسوف آلمانی مارتین هایدگر.

هایدگر در نخستین کتابی که در سال ۱۹۲۷ با عنوان هستی و زمان منتشر کرد و امروز اتفاق اهل نظر بر آن است که دست کم یکی از دو شاهکار برجسته فلسفی قرن بیستم است به «هستی‌شناسی بنیادی» (“fundamental ontology”) یگانه «هست» یا «باشنده» ای پرداخت که تنها او را می‌توان «موجود» یا دارای «وجود» گفت («وجود» به معنایی که گفته خواهد شد، و نه صرفاً به معنای «بودن»)، چون یگانه موجودی است که درباره «هستی» خودش و نیز دیگر هست‌ها پرسش می‌کند و این امکان را دارد که به روی هستی گشوده باشد. با این همه، او نام کتاب خود را «هستی و زمان» (“Sein und Zeit”/“Being and Time”) گذاشت، و نه «وجود و زمان» (“Existenz und Zeit”/“Existence and Time”)، چرا؟ پاسخ برای هایدگر روشن بود: اگر «وجود» به این معنا، پرسش کردن از هستی خود و نیز دیگر هست‌ها، فقط به انسان اختصاص داشته باشد، پس «هستی» به همه هست‌ها اختصاص دارد، چون آنها صرفاً هستند

و «وجود» ندارند، بنابراین، بدون «وجود» (بشری) هستی هست، اما بدون «هستی» وجود (بشری) نیست. در اینکه مراد از «هستی» و «وجود» چیست و این دو از نظر فیلسوفانی همچون کی‌یرکگور و هایدگر چه تفاوتی از نظر لغوی و دستوری و مفهومی و فلسفی با آنچه از قدیم در فلسفه مرسوم بوده است دارند، چه در فلسفه عربی-اسلامی و چه در فلسفه لاتینی-مسیحی (مَدْرِسی) قرون وسطی، یا آنچه در زبان عادی مفهوم بوده است، و این فیلسوفان چه بهره‌ای از این تفاوت‌ها می‌برند، خواننده در «بیش گفتار مترجم» به چاپ نخست و نیز در سرتاسر این کتاب پاسخ‌هایی خواهد یافت. اما چگونه شد که سارتر، با اینکه خود به دین‌اش به فلسفه هایدگر معترف بود، عنوانی برای فلسفه خودش و دیگرانی همچون خودش برگزید که نه تنها با انکار و واکنش خشنماک و تحقیرآمیز هایدگر رو به رو شد بلکه بعدها هیچ یک از دوستان نزدیکش هم آن را نپذیرفتند و تنها خودش بود که «وجودگرا» یا «اگزیستانسیالیست» باقی ماند؟

اینکه چه کسی این اصطلاح را به سارتر پیشنهاد کرد یا آیا خود او بود که آن را برگزید تا هنگام نگارش این کتاب، در آغاز دهه ۱۹۷۰، بر همگان و از جمله نویسنده این کتاب ظاهراً روشن نبوده است. از اواخر دهه ۱۹۹۰ به بعد است که می‌دانیم سارتر خود اصطلاح «وجودگرایی» را برگزید و این اصطلاح را نخست گابریل مارسل (۱۸۸۹-۱۹۷۳)، فیلسوف فرانسوی، بود که برای اندیشه‌های خودش در میانه دهه ۴۰ جعل کرد،^۳ و در همایشی در سال ۱۹۴۵ به سارتر پیشنهاد داد تا او نیز فلسفه‌اش را بدین نام بخواند. اما سارتر نخست این عنوان را رد کرد و گفت که فلسفه او «فلسفه وجود» (philosophy of existence) بود.^۴ این تعبیر را البته پیش‌تر یاسپرس استفاده کرده بود. اما، سارتر، سرانجام، در نظر خود بازنگری

3. D. E. Cooper, *Existentialism: A Reconstruction* (Basil Blackwell, 1990), p. 1; Thomas R. Flynn, *Existentialism: A Very Short Introduction* (Oxford University Press), 2006, p. 89; Christine Daigle, *Existentialist Thinkers and Ethics* (McGill-Queen's press, 2006), p. 5.

4. Ann Fulton, *Apostles of Sartre: Existentialism in America, 1945-1963* (Evanston, IL: Northwestern University Press, 1999), pp. 12-13.

کرد و این برچسب را پذیرفت، بدین امید که این برچسب به مردم کمک کند تا اندیشه‌های او را بهتر دریابند. او در ۲۹ اکتبر ۱۹۴۵ در یک سخنرانی در «باشگاه متنا» به‌طور علنی فلسفه خود را «وجودگرایی» («آگزیستانسیالیسم») و خود را «وجودگرا» («آگزیستانسیالیست») خواند. این سخنرانی بعدها به صورت کتابی کوچک با عنوان وجودگرایی نوعی انسان‌گرایی است منتشر شد. اما مارسل نیز خود بعدها از اصطلاح «وجودگرایی» پشیمان شد و از آن دست‌شست و ترجیح داد که خود را به پیروی از کتاب مفهوم آبرونی کی‌یرکگور «نوسقراطی» بخواند.^۵ عنوان «آگزیستانسیالیسم» برای خوانندگانی که شیفته «ایسم»‌ها بودند و برای روزنامه‌نگاران و روشنفکران و خوانندگانی که دوست داشتند به هرچیز برچسبی بزنند و با یک کلمه هرچیز و همه‌چیز را بفهمند و در عصری که ایدئولوژی‌های مختلف از «لیبرالیسم» تا «فاشیسم» و «کمونیسم» و «مارکسیسم» و «سوسیالیسم» و هر «ایسم» دیگر قافیه موزونی را می‌ساختند تا هرکس با یکی از این برچسب‌ها هویتی برای خود بدوزد و به رویارویی با «دیگری» برود «متاعی» پُرمشتری بود. اما، سرانجام، چیزی به نام پرسشگری «دانش» و «پژوهش» نیز هست که می‌تواند از زبان و معنا بپرسد و اینکه کلمات واقعاً چه معنایی دارند و مفاهیم چگونه ساخته می‌شوند؟

مارتین هایدگر، فیلسوفی که در پرداخت دقیق و جزئیات «هستی‌شناسی بنیادی» و نیز «پدیدارشناسی وجودی» (existential phenomenology) خدمتی مهم به فلسفه انجام داده است، برخلاف سارتر که هیچ‌گاه استاد دانشگاه نبود (سارتر مدتی کوتاه در دبیرستان شهری کوچک، لو هاور، فلسفه درس داد اما شهرت ادبی و کار نویسندگی و درآمد فراوان از حق نشر آثار ادبی و نمایشنامه‌ها و نیز ارثیه خوب او را از داشتن کار موظف بی‌نیاز کرد)، استاد دانشگاهی بود که همچون همه آموزگاران به «درست‌نویسی» و کاربرد «درست» و به جای کلمات اهمیت می‌داد و به تغییر معنای آنها حساس بود. از این رو در پاسخ به مجموعه پرسش‌های یکی از شارحان فرانسوی اش، ژان بوفره، در نامه‌ای به تاریخ ۱۰ نوامبر

۱۹۴۶، در ماه دسامبر همان سال پاسخ داد و متن پاسخ‌ها را سال بعد، ۱۹۴۷، با شرح و تفصیل بیش‌تر منتشر کرد. نامه در باب انسان‌گرایی، در واقع پاسخی است به همان سخنرانی عمومی سارتر در سال ۱۹۴۵ که در سال ۱۹۴۶ در پاریس منتشر شد. هایدگر در این نامه به هردو تعبیر سارتر، «وجودگرایی» و «انسان‌گرایی»، تاخت و در پاسخ به پرسش بوفره در خصوص درست بودن دادن معنایی نو و تازه به «انسان‌گرایی» یا «اومانسیم» شک کرد.

از نظر هایدگر، سارتر معنای «وجود» را در فلسفه او بد فهمیده بود و آن را به همان صورت قرون وسطایی اش تفسیر کرده بود، هرچند ترتیب را معکوس کرده بود: «در انسان وجود مقدّم بر ماهیت است»، تفاوتی در اصل ماجرا نمی‌دهد چون در اینجا نیز وجود «فعلیت دادن» به «صورت» یا «ایده» ای است که فاعل یا فاعلی تحقق بخشیدن به آن را تصور کرده است. «صورت» یا «ایده» امکانی است که باید به تحقق برسد.^۶ و این همان فلسفه مَدْرِسی قرون وسطایی است، چه نام «اصالت وجود» یا «وجودگرایی» ارسطویی بدان داده شود و چه «ماهیت‌گرایی» یا «اصالت ماهیت» افلاطونی. در هر حال، وجود تحقق ماهیت است. همان‌طور که در فلسفه اهل مدرسه گفته می‌شود، وجود چیزی به ماهیت نمی‌افزاید و این، چه ماهیت اول باشد و چه وجود، تفاوتی در اصل ماجرا نمی‌دهد. هایدگر در ادامه می‌گوید که مقصود او از این جمله که «بودگی (ترجمه معمول: ماهیت) دازاین در وجودش نهفته است» این نیست که «وجود» تحقق «صورت» یا «ایده» ای است بلکه این است که وجود «دازاین» در تواجد یا از خود برون جستن (ek-sistence) او، یعنی در برون ایستادن یا حضور او در حقیقت یا نامستوری هستی است. «دازاین» وقتی می‌تواند آشکارکننده هستی باشد که این «دا» («جا»

6. Martin Heidegger, "Letter on Humanism", *Martin Heidegger: Basic Writings*, ed. David Krell (San Francisco: Harper, 1993), p. 229.

در آینده ترجمه و شرحی از این نامه منتشر خواهم کرد، اما ترجمه‌ای از عبدالکریم رشیدیان نیز عجلتاً هست: لارنس کهیون (گردآورنده)، «نامه درباره‌ی انسان‌گرایی»، از مدرنیسم تا پُست مدرنیسم، نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۱-۳۱۸.

همچون زمینی بی‌درخت در جنگل «عرصه» ای یا روزنی برای پدیدارشدن آسمان و تاییدن نور باشد. «وجود»، بدین معنا، تنها در نسبت با «هستی» است و از همین روست که هایدگر برای اشاره به «وجود بشری» از نام «دازاین» (Dasein)، تحت اللفظی: «آنجا-بودن» (گشایش یا حضور)، سود می‌جوید. و همین تفاوت اندیشه هایدگر با سارتر و حتی کی‌یرکگور در خصوص «وجود» است.^۷

باری، اکنون «وجودگرایی» به روایت سارتر، درست یا نادرست، بخشی از تاریخ فلسفه است. سارتر «هستی‌شناسی وجودی» (existential ontology) خودش را در برابر «هستی‌شناسی بنیادی» («fundamental ontology») هایدگر پدید آورد و من هم هرگز قصد نداشتم نظر او را اصلاح کنم. اما در جایی که سخن از کسانی غیر از سارتر نیز مقصود باشد و به کلّ افرادی اشاره رود که در این جریان فکری سهمی داشته‌اند تعبیر «فلسفه وجودی»، حتی از «فلسفه وجود» که برگزیده یاسپرس است، شایسته‌تر است و از کی‌یرکگور تا نیچه و هایدگر و یاسپرس و سارتر را در بر می‌گیرد. علاوه بر این، در کشور ما بحث «اصالت وجود» و «اصالت ماهیت» بیش از «غرب معاصر» زنده است و استفاده سارتر از این اصطلاح قدیمی یا سنتی نیز به اشتباه کردن مفاهیم این فلسفه با مفاهیم فلسفه سنتی یاری می‌رساند. به هر تقدیر، اکنون این «وجودگرایی» را در سر جای خودش قرار می‌دهم و عنوان «فلسفه وجودی» را برای خودم نگاه می‌دارم. این کتاب پس از انتشار توجه بسیاری را به خود جلب کرد و بسیار کسان آن را در دوره‌های مختلف تدریس و حتی مقابله کردند. این کتاب را من از نخستین سال‌های دانشجویی پس از بازگشایی دانشگاه‌ها در سال ۱۳۶۲ در دست داشتم و آن را از سال ۶۵ تا ۷۳ چند باری برای ترجمه به یکی دو ناشر پیشنهاد دادم، تا سرانجام در سال ۱۳۷۳ به همراه چند کتاب دیگر با «هرمس» که هنوز این نام را نیز نداشت قرار داد بستم و تا سال ۱۳۷۵ به ناشر تحویل دادم. کتاب یکی دو سالی نزد ناشر مانده بود و در این اثنا یک بار هم به دلیل پیروسی شدن فایل‌ها دوباره از نو حرف‌چینی شده

۷. در خصوص مفهوم «وجود» و «وجودی» از نظر کی‌یرکگور در کتابم «کی‌یرکگور و مفهوم وجود» سخن خواهم گفت. در آینده.

بود بی آنکه من بتوانم دوباره آن را ببینم. با این همه، از آقای لطف‌الله ساغروانی، نخستین مدیر انتشارات هرمس، برای قبول نشر این کتاب و دیگر کتاب‌ها بسیار سپاسگزارم و آرزومند موفقیت ایشان هستم.

علاقه به فلسفه‌های نیچه و سارتر و کی‌یرکگور و هایدگر و علم هرمنوتیک از علایق دیرپای من از جوانی بوده است (۱۳۵۴ به بعد)، و البته این مطالب را نیز هیچ دانشگاهی نیاموخته‌ام، چون سابقهٔ چندانی در این خصوص در کشور ما نیز وجود نداشته است و آنچه خود یافته‌ام بسیار متفاوت بود با آنچه در محافل رسمی فلسفی کشور از زبان و قلم فرید و فریدیدیان و فریدزدگان و دیگر مترجمان متداول بود. خواندن نخستین فیلسوفان یونان (کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۰) به قلم استاد فقید دکتر شرف‌الدین خراسانی (شرف) برای من در خصوص مفهوم «هستی» نزد هایدگر بسیار روشنگر و یاریگر بود و متأسفم که در هنگام نگارش پیش‌گفتار ویراست نخست کتاب یاد او و اشاره به خدمت و سهم او را از خاطر برده بودم و از قلم انداختم، هرچند من با منابع دیگری این بحث را پرورده بودم که در زبان فارسی سابقه نداشت. امیدوارم یاد او و سهم او را در جایی دیگر به شایستگی گرامی بدارم. تا جایی که من می‌دانم، او، و استاد فقید دکتر بهرام جمال‌پور (انسان و هستی، نشر همادز، ۱۳۷۱)، از نخستین کسانی در ایران بوده‌اند که فهمی شایسته از فلسفهٔ هایدگر و تمایز «هستی» و «وجود»، در دههٔ ۱۳۵۰، داشته‌اند. روان‌شان شاد.

از آقای دکتر هدایت علوی‌تبار که از هنگام دانشجویی در دورهٔ دکتری تا همین سال‌های اخیر در مقام استادی هرگاه افتادگی یا لغزشی (در مجموع دوازده مورد) در ترجمهٔ کتاب دیده بودند مرا آگاه می‌کردند بسیار سپاسگزارم، هر چند به یکی از آن ایرادها، «ایمان بد»، در همان سال انتشار پاسخ دادم. در این ویراست کوشیده‌ام تا حد ممکن از شتاب‌زدگی در کار پرهیز کنم. امیدوارم نتیجه خرسندکننده بوده باشد. با این همه، از خطا مصون نیستم و همواره سپاسگزار و قدردان هر نظر انتقادی یا اصلاحی و پاسخگوی هر پرسشی هستم.

محمدسعید حنایی کاشانی

تهران، ۱۴ مرداد ۱۳۹۹

پیش‌گفتار مترجم

آنچه در این کتاب از آن به «فلسفه وجودی» تعبیر کرده‌ایم دست کم نیم قرن است که در کشور ما با نام «اگزیستانسیالیسم» شناخته شده است و در بسیاری از جریان‌های فکری دهه‌های اخیر نیز کم‌تأثیر نبوده است. با این وصف به جرأت می‌توان گفت که چند و چون این فلسفه، با وجود تمامی سخنانی که در پیرامون (دقیقاً در پیرامون!) آن گفته می‌شود، هنوز در پرده ابهام قرار دارد. ترجمه کتاب حاضر کوششی است در راه برافکندن همین پرده.

از آنجا که در این کتاب مترجم دو اصطلاح اساسی در فلسفه وجودی، یعنی، Sein (آلمانی)/ Being (انگلیسی)/ Être (فرانسه) و Existenz (آلمانی)/ existence (انگلیسی و فرانسه) را به ترتیب به «هستی» و «وجود» ترجمه کرده است، افزودن توضیحی را ضروری دید.^۱

در این پیش‌گفتار ابتدا گزارشی می‌دهم از دو مقاله نسبتاً تازه در خصوص

۱. غالب مترجمان و نویسندگان این دو را مترادف با یکدیگر به کار برده‌اند. و آن‌گاه نیز که در برابر یکدیگر به کار برده‌اند معلوم نکرده‌اند که چرا این دو تفاوت دارند. دکتر یحیی مهدوی در نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۷۵، یادداشت ۱، «وجود» را برای Être/Sein/Being و «هست بودن» و «هستی» را برای existence به کار برده است. انتخاب من کاملاً خلاف این است (رجوع شود به: فروتر).

تفاوت‌های Being (هستی) و existence (وجود) به قلم جان نیجنهویس^۲ و سپس با رجوع به برخی منابع دیگر این گزارش را کامل می‌کنم و بالأخره توجه می‌دهم به آنچه خود هایدگر در فصل دوم کتابش، مقدمه‌ای به مابعدالطبیعه، با عنوان «در باب صرف و نحو و ریشه‌شناسی کلمهٔ «هستی»»، و دیگر مواضع همان کتاب به ما خاطر نشان می‌سازد.^۳

نخستین نکته‌ای که در همین ابتدای بحث می‌باید مطرح کرد این است که در زبان‌های هند و اروپایی (سانسکریت، فارسی، یونانی، لاتینی و دیگر زبان‌های اروپایی) فعلی وجود دارد که گویندگان این زبان‌ها را قادر به سخن گفتن (و زبان داشتن)^۴ می‌سازد و ما هنگامی که می‌خواهیم از این فعل صرف‌نظر کنیم و چیز

۲. نخستین مقاله عبارت است از:

John Nijenhuis, “‘Ens’ Described as ‘Being or Existent’,” in *American Catholic Philosophical Quarterly* 68, (1994), pp. 1-14.

این مقاله پاسخی است به مقالهٔ این نویسندگان:

Russell Pannier and Thomas D. Sullivan, “Aquinas on ‘Exists’,” in *American Catholic Philosophical Quarterly* 67, (1993), pp. 247-257.

دومین مقاله عبارت است از:

John Nijenhuis, “Existence vs. Being: An All-Important Matter of Terminology,” in *American Catholic Philosophical Quarterly* 69, (1995), pp. 89-95.

این مقاله پاسخی است به مقالهٔ این نویسندگان:

Russell Pannier and Thomas D. Sullivan, “Being, Existence, and the Future of Thomistic Studies: A Reply to Professor Nijenhuis,” in *American Catholic Philosophical Quarterly* 69, (1995), pp. 83-88.

۳. رجوع شود به:

Martin Heidegger, *An Introduction to Metaphysics*, Tr. Ralph Manheim (Garden City, N. Y.: Anchor Books-Doubleday, 1961), p. 82.

برای ترجمهٔ کامل این فصل، رجوع شود به: معالم: مقالاتی از هایدگر و دربارهٔ هایدگر، ترجمهٔ نگارنده، در دست آماده‌سازی.

۴. «فرض کنیم که این معنای نامعین هستی وجود نداشته باشد و فرض کنیم که ما نیز نمی‌فهمیم که این معنا چه معنایی می‌دهد. آن‌گاه چه خواهد شد؟ آیا فقط یک اسم و یک فعل

دیگری به جای آن به کار بریم خود را در زحمت می‌بینیم و بالأخره پی می‌بریم که باید به همان اکتفا کنیم. این فعل در زبان یونانی εἶναι/einai در زبان لاتینی esse، در زبان آلمانی sein، در زبان انگلیسی be، در زبان فرانسه être (در زبان عربی «کان»). اما این فعل کاملاً با «هستن» یکی نیست و همان‌طور که می‌دانیم زبان عربی از خانوادهٔ زبان‌های هند و اروپایی نیز نیست؛ رجوع شود به: فروتر)، در زبان فارسی «هستن» و «بودن» است. در کنار این فعل کلمهٔ دیگری نیز وجود دارد که ظاهراً کار فعل را انجام می‌دهد و معنای آن نیز غالباً مترادف با «هستی» شمرده می‌شود. این کلمه در زبان یونانی جدید υπαρχειν/huparchein و در زبان لاتینی existere، در زبان انگلیسی exist، در زبان آلمانی existieren، در زبان فرانسه exister، در زبان عربی «وَجَدَ» و مشتقات آن در زبان فارسی وجود داشتن است. بحث را از سنت لاتینی آغاز می‌کنیم. «بدیهی است که esse و existere دو ریشهٔ متفاوت دارند، یعنی «e-s-s-e» و «e-x-i-s-t-e-r-e». همین امر در خصوص کلمات انگلیسی «b-e» و «e-x-i-s-t» نیز صادق است. آنها استفاده‌های متفاوتی نیز دارند، از جمله، چنان‌که از این امر واضح است که esse (be) می‌تواند به عنوان فعل رابط [در فارسی «هست» می‌شود: «است»] نیز به کار آید و حال آنکه existere (exist) را نمی‌توان بدین منظور به کار برد؛ شاید به نظر آید که existere لاتینی نیز مانند فعل رابط عمل می‌کند، چنان‌که در timeo ne crudelior existam عمل می‌کند؛ اما به طوری که ژیلسون شرح می‌دهد، این امر فریبنده است چون همچنان معنای «زمینهٔ» آن را دارد، «من از اینکه بسیار قاطع به نظر آیم (me montrer) می‌ترسم.»^۵ و بالأخره — و نکتهٔ مهم این است — که این دو کلمه معانی متفاوتی دارند؛ عجالتاً یک نمونه باید کفایت کند: ما می‌گوییم «می‌توانی شش اینجا باشی (be)؟» و نمی‌گوییم «می‌توانی ساعت شش اینجا وجود (exist) داشته باشی؟» ریشه‌شناسی این دو فعل نیز داستان رسواکننده‌ای دارد. فعل BE [= باش] در سه صورت اصلی

در زبان ما کم‌تر وجود خواهد داشت؟ نه. اصلاً هیچ زبانی وجود نخواهد داشت»، رجوع شود به:

Heidegger, *An Introduction to Metaphysics*, p. 82.

5. Gilson, *L' être et l' essence* (Paris: Vrin, 1948), p. 14.

آن (was) [= بود]، be [= باش]، is [= هست/است]، همان‌طور که هایدگر و فابرو گزارش می‌کنند ریشه‌شناسی بسیار غنی و متنوعی دربردارد: “is” [= هست/است] = es = واقعی بودن، راستین بودن؛ “be” [= باش] = bheu = رویدن (مقایسه شود با phusis یونانی)؛ “was” [= بود] = wes = خانه کردن [= باشیدن].^۶ همین امر در خصوص زبان لاتینی نیز صادق است. مضافاً که فعل EXIST(ERE) فقط ریشه نسبتاً مبهمی را نشان می‌دهد که مرگب از “ex” و “sist(ere)” است.^۷

اما کلمه exist چگونه از زبان لاتینی وارد زبان انگلیسی شد؟ «در فرهنگ انگلیسی آکسفورد ذکر می‌شود که خود کلمه “exist” در فرهنگ کوپر متعلق به سال ۱۵۶۵ هنوز یافت نمی‌شود... شکسپیر فقط سه بار از این فعل استفاده می‌کند،... دکارت نیز که در قرن شانزدهم می‌نوشت ظاهراً آگاه بود که چیزی در جهان زبان در جنبش بود، چون Cogito ergo SUM [= می‌اندیشم، پس هستم] او گاهی واجد کلمه‌ای اضافی است، هم در متن لاتینی و هم در ترجمه فرانسوی کتاب که زیر نظر خودش انجام گرفت: “vel EXISTO” [= یا وجود دارم]. از سوی دیگر، کانت نیز که در اواخر نیمه دوم قرن هجدهم می‌نوشت کم و بیش ناآگاه بود که در جهان هستی و وجود، یا sein و existieren، دو مصدر آلمانی، “چیزی رخ داده بود”. زیرا او به راحتی این دو فعل را در کنار “es ist” آلمانی به جای یکدیگر به کار می‌برد: این شیء “ist, existiert” [هست، وجود دارد] و خدا “ist, oder es ist ein Gott” [هست، یا خدایی هست].^۸

6. Heidegger, *An Introduction to Metaphysics*, pp. 58-60; Cornelio Fabro, *Tomismo e Pensiero Moderno* (Rome: Lateranense, 1969), pp. 91-92 (cf. pp. 79-80).

7. Nijenhuis, “‘Ens’ Described as ‘Being or Existent’,” p. 2.

۸. تعابیر آلمانی در:

Kritik der reinen Vernunft (Leipzig: Phillip Reclam), 1787, pp. 470-74.

برای ترجمه‌ای انگلیسی از این عبارات، محض نمونه، رجوع شود به:

Critique of Pure Reason, Tr. Norman Kemp Smith (London: Macmillan, 1933), pp. 503-06.